

انسان

شگفتیها بسیارند و هیچ یک شگفت انگیزتر از انسان نیست...
سوفوکل، آنتیگونه

پیتر فارب Farb, Peter; Humankind

تهیه کننده: موسی اکرمی



مقدمه

امواج متعدد و گوناگونی را در دیدگاههای انسان شناختی شاهد بوده است. در میان نوشته‌ها تعداد انگشت شماری توانسته‌اند در عرضه سیمایی نسبتاً روشن از درازنای تاریخ حرکت آدمی و حرکت تاریخی او موفق شوند، و بی‌گمان اثر پیتر فارب یکی از این اندک کتابهای موفق است.

پیتر فارب مشاور مؤسسه اسمیتسونی در واشنگتن دی. سی.، متصدی فرهنگهای سرخپوستان آمریکا در موزه ریورساید، نیویورک، و مدرس مدعو دانشگاه ییل

انسان شناسی، در کلیت خود، نمونه بی‌همانندی از پیوند علوم طبیعی و علوم انسانی، با همه دست آوردها از یک سو و عدم قطعتهای خاص طبیعی - زیستی و اجتماعی - سیاسی - تاریخی - جغرافیایی - فرهنگی - اقتصادی از سوی دیگر است. تاکنون کتابها، رساله‌ها، تک نگاشتها و مقاله‌های بسیار زیادی در انسان شناسی و تبیین موجودیت و هویت طبیعی و تاریخی و اجتماعی فرهنگی انسان نوشته شده‌اند و تاریخ بحث‌های انسان شناختی

۷۱

یک کتاب در یک مقاله [انسان]

شماره ۱۳

بوده است و کتابهایی درباره آمریکای شمالی و سرخپوستان آن نوشته است.

کتاب «انسان» که در سال ۱۳۵۷ / ۱۹۷۸ از سوی Triad Panther Books منتشر شده است دارای ۵۱۱ صفحه (۴۵۳ صفحه متن، بقیه یادداشت، کتابنامه و نمایه) در قطع جیبی است. فارب در نگارش کتاب بیشتر از ۴۰۰ مأخذ بهره گرفته است که تعداد زیادی از آنها از آثار کلاسیک زمینه‌هایی چون انسان‌شناسی، باستان‌شناسی، تاریخ، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، بوم‌شناسی، اقتصاد، سیاست، اخلاق، و فرهنگ هستند، و این کتاب خود، با تسلط، اشراف، و نگرش همه‌جانبه نویسنده، به صورت اثری کلاسیک درآمده است.

کتاب در شرایطی نوشته است (اواخر دهه هفتاد میلادی) که غرب شاهد امواج بزرگی از مخالفت‌های گوناگون با تکامل‌گرایی، در جلوه‌های گوناگون آن، بود. از این رو کتاب با همه وفاداریش به تکامل‌گرایی در مباحث مربوط به تکامل زیستی از احتیاط و اعتدال خاصی پیروی می‌کند.

کتاب مهمترین مباحث انسان‌شناسی را در بخش‌های گوناگون خود جای داده است: انسان‌شناسی زیستی، دیرین‌شناسی انسانی، بوم‌شناسی انسانی، جمعیت‌شناسی انسانی، انسان‌شناسی تاریخی - اجتماعی - فرهنگی، دوره‌های تمدن و تکامل اجتماعی، محیط زیست آدمی و مسائل آن، مسائل قومی، مسائل نژادی و...

فارب کوشش کرده است تا با دیدگاهی انسان‌محورانه به تبیین راه تکامل پیموده شده، ریشه‌های رفتار، و توان‌های انسان پردازد و تحولاتی را ردیابی کند که امروزه هنوز تأثیر خود را بر زندگی فردی و اجتماعی انسانها دارند. در کتاب از خاستگاه انسان، ارتباط انسان با دیگر موجودات زنده، نقش زندگی اجتماعی در شکل‌گیری و تبلور ویژگی‌های انسانی، پیچیده شدن جامعه، شیوه‌های گوناگون تولید و شکل‌بندی اجتماعی، مفهوم خانواده و نقش آن، مسأله جنسیت، وحدت و تنوع آدمی، تمدنها، سنتها و اخلاقیات اجتماعی سخن رانده است و پس از نشان دادن جایگاه کنونی آدمی، چشم اندازی از آینده انسان را تصویر کرده است.

با در نظر گرفتن این نکته که در سی‌چهل سال گذشته در بسیاری از آرای انسان‌شناسان، در عرصه‌های گوناگون، تغییراتی جدی پدید آمده است کتاب فارب جایگاه ویژه خود را دارد که، البته، باید با نگرشی انتقادی خوانده شود.

نگارنده بی‌هیچ نقد و قضاوتی درباره برداشتها و آرای پیتر فارب، بخش‌های گوناگون کتاب را، از آغاز تا پایان مرور می‌کند.

فصل یکم: عروج انسان

فصل یکم کتاب با عنوان «عروج انسان» از چهار بخش یک تا چهارم با عنوانهای «میمون یا فرشته»، «اهمیت نخستیان» «الگوی انسان‌نما» و «انسان شدن» تشکیل شده است.

بخش اول. میمون یا فرشته

نخستین بخش با اشاره به این که انسانها از دیر زمان، به علت عدم شناخت، به یکدیگر با هیبت، سرگشتگی، غرور، و ترس می‌نگریسته‌اند، از پرسش سراینده زبور، که «انسان چیست؟» و پاسخش که «اندکی فروتر از فرشتگان»، سخن را آغاز می‌کند. بحث درباره ماهیت انسان در عصر ویکتوریا در این پرسش دیزرئیلی تبلور یافت که «انسان میمون است یا فرشته؟»

انسانها همواره به وجه تمایز خویش از دیگر موجودات زنده و به سرچشمه یکتایی خویش اندیشیده‌اند. نخست، داشتن روح، و سپس داشتن عقل مطرح شد و اصطلاح علمی «انسان اندیشه‌ورز» (Homo Sapiens) پدید آمد. در زمان بنجامین فرانکلین انسان به مثابه تنها حیوان «بکاربرنده ابزار» مطرح شد اما بزودی معلوم شد که می‌توان بکاربری ابزار را کما بیش در حیوانات دیگر نیز یافت. با تجدید نظر در تعریف، انسان به مثابه تنها جانور «ابزار ساز» تلقی شد اما سالها بعد ابزار سازی شمشانه مشاهده شد. با بررسیهای بیشتر، داشتن زبان را عده‌ای وجه تمایز انسان دانستند. اما شمشانه‌ها آموزش دیدند و با بهره‌گیری از زبان نشانگانی ارتباط با آنها برقرار شد. امروزه معلوم شده است که حیوانات

زیادی از نظام ارتباطی بهره می‌گیرند، ابزارهای گوناگون را به کار می‌برند، می‌توانند مسائل کمابیش دشواری را حل کنند، در سازمانهای اجتماعی نسبتاً پیچیده‌ای زندگی می‌کنند، و از احساس زیبایی شناسی برخوردارند. اما بهر حال گستره و شدت رفتار آدمی در این زمینه‌ها منحصر بفرود است. توانایی او بسی فراتر از تواناییهای دیگر حیوانات است. ابزار سازی و بهره‌گیری از ابزار و همچنین آموزش در سراسر زندگی آدمی دیده می‌شود. انسانها جوامع و فرهنگهایی را می‌آفرینند که بسی فراتر از درک هر موجود دیگر است. زبان انسان بسیار پیچیده، و قدرت بیان او سریع و بسیار کارا است. از این رو تعریفهای گوناگون از انسان باید بر تفاوت در مرتبه استوار باشند. با آن که حیوانات گوناگون رفتارهایی کمابیش شبیه رفتارهای انسانها دارند اما هر حیوان فاقد کل طیف رفتارهای انسان است. آیا کودک آدمی به صرف زاده شدن در گونه «انسان اندیشه‌ورز» با بزرگ شدن انسان می‌شود یا برای انسان شدن چیز بیشتری لازم است؟

کودکی که در دنیای وحوش بزرگ می‌شود (همچون در داستان روملوس و رموس) بی آنکه نقص ذهنی داشته باشد با رفتاری غیر عادی بزرگ می‌شود که منتج از نبود موقعیت و فرصت آموزش از دیگران است. انسانها دستگاههای محافظ حیات و اجزای مهم بدن برای رفتارهای خاص را به ارث می‌برند، اما برای انسان شدن به برخورد با هموعان نیاز دارند. مهارتها و عناصر شخصیت انسانی محصول همبستگی با دیگر انسانها، بویژه در نخستین سالهای زندگی است.

هرگاه مدت زمان سپری شده از آغاز پیدایش حیات بر روی زمین را یک سال بدانیم از ظهور انسان دوازده ساعت می‌گذرد و بیشتر دستاوردهای فکری و فنی انسان نتیجه واپسین ثانیه‌ها است و در مورد چنین موجودی باید گفت او صرفاً «میمون برهنه» نیست. انسان با هر یک از میمونها تفاوت گونه، جنس، و خانواده دارد. انسان با تعداد اندک صفاتی توانایی انجام دادن کارهای زیادی دارد. از توان انطباقهای تازه برای تغییر دادن شرایط و تفوق یافتن بر آنها برخوردار است. ساختار بدنی او تفاوت زیادی با ساختار بدنی نیاکانش ندارد اما رفتار او بسی

متفاوت با رفتار نیاکان او است. و تفاوت ساختاری میان انسانها و میمونها بیشتر بر حسب درجه است تا بر حسب نوع.

کلید جهتگیریهای انقلابی گوناگون ساختاری و رفتاری انسان در مغز او نهفته است که افزون بر دریافت تحریکهای گوناگون جسمانی، قادر به تجزیه کردن احساسها و ادراکها، به یاد سپردن و ترکیب کردن آنهاست.

انسان پدید آور فرهنگ است. او مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، ارزشها، رمزها و شعائر و دستگاہی از رفتار مبتنی بر نمادها را پدید آورده است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این فرهنگ آفرینی نتیجه زندگی در میان گروه است و خود بر گروه تأثیر دارد. با قدرت کسب و ذخیره کردن و تبادل اطلاعات، و انتقال دادن آنها به نسل دیگر، مرحله تازه‌ای در تکامل پدید آمد. تکامل فرهنگ با بهره‌گیری از نمادها، بویژه نمادهای زبان گفتاری و نوشتاری، نقاشی، موسیقی، و... شتاب گرفت. و در نهایت انسان در نگرستن به جهان به «انسان محوری» رسید، به نگرشی که خود را بسی برتر از دیگر اشکال حیات ارزیابی کرد.

بخش دوم. اهمیت نخستیان

بخش دوم پس از اشاره به روبرو شدن مکتشفان اروپایی با شمپانزه و اورانگوتان در اواخر سده پانزدهم میلادی و تأثیر آن بر نگاه اروپاییان به انسان، از تلاشهای ادورد تاینسن، پزشک انگلیسی، در ۱۶۹۹/۱۰۷۸، به منظور نشان دادن پیوند مستقیم بین انسانها و بقیه جانوران جهان یاد می‌کند که با مطالعات تشریحی خویش نظراتی ابراز داشت که به نفی جایگاه ویژه انسانها در جمع مخلوقات (که اندکی پایین تر از فرشتگان) بود انجامید.

امروزه دانشمندان بر این نظرند که انسانها «نخستی» هستند و بخش اعظم رفتار و زیست شناسی انسان را می‌توان نتیجه مستقیم تکامل نوع انسان در سلسله زیستی خواند. اما باید تأکید کرد که پذیرفتن وجود رابطه‌ای نزدیک بین انسان و میمون به معنی آن نیست که انسانهای جدید اخلاف شمپانزه‌ها و گوریلها و بابونها یا هر نوع

«نخستی» اینک موجودند. کسانی که داروین را بد تعبیر کرده‌اند انسانها را از اخلاف میمونها می‌دانند در صورتی که نخستیان گوناگون تنها در نیاکان، در مراحل آغازین تکامل، مشترکند. تاریخ انسان بیش از سه میلیون سال است. او توانست بر روی دو پا بایستد و با دستان آزاد ابزار بسازد و ابزار بکار برد. نخستیان با چهار مشخصه مهم رفتاری متمایز می‌شدند که عبارتند از یادگیری اجتماعی، ابزار سازی، تشریک مساعی در شکارگری و سازماندهی اجتماعی. و این همه دارای استلزامات مهمی برای تکامل بعدی شیوه زیست انسان بود.

در این میان باید به نقش گروه و زندگی گروهی در نخستیان توجه داشت. در میان نخستیان، هم بازی گروهی مشاهده می‌شود هم وجود گروه اجتماعی. برای انسانهای نخستین زندگی گروهی حفاظی است در برابر تهدیدهای گوناگون برای حیات. از این روزنگی جمعی در نخستیان اهمیتی ویژه دارد. همچنانکه وابستگی فرزند به مادر در پستانداران امری اساسی است. در زندگی گروهی آرام آرام سنتهای تازه پدید می‌آیند و تثبیت و مستقر می‌شوند و فرهنگ را غنی می‌سازند و فرهنگ با نمادها، بویژه زبان، انتقال می‌یابد. همچنان که مهارتهای انعطاف پذیر به ارث رسیده از نیاکان نخستی در آفرینش طرح بی‌همتای زندگی نخستین انسان‌وارها را بکار آمد.

بخش سوم. الگوی انسان نما

این بخش با تأکید بر تفاوت کالبد شناختی میمونها و انسانها، علی‌رغم خصوصیات انسان‌وار میمونها، آغاز می‌شود. اهمیت و نقش مغز بسیار بزرگ در انسانها، و همچنین کوچکتر بودن صورت و دندانها و آرواره، و لزوم نرم کردن یا پختن غذا، گوشزد می‌گردد. انسانها و شپانزه‌ها در سطح زیست شیمیایی بهم نزدیکند اما در سطح کالبد شناسی، اندامکار شناسی و رفتار با هم متفاوتند. ظاهراً تغییرات بس اندک ژنتیک، پیامدهای عظیمی برای تطور شیوه زندگی انسان داشته است.

با آن که از دقت فوق‌العاده موجود در حفظ سنگواره‌ها می‌توان در آشکار سازی توالی دقیق تکامل آدمی بهره گرفت، اما رسیدن به توافقی درباره نقطه دقیق

آغاز تکامل آدمی دشوار است. لازم است تعریف دقیقی از «انسان» صورت گیرد و انسان شناسان غالباً در این امر ناتوان بوده‌اند و بر اشتباهکاری افزوده‌اند. انسان از درخت بر زمین فرود آمد و به کشف زیستبومی پرداخت که پیش از آن نخستیان در آن نمی‌زیستند و انسان راست قامت پدید آمد. سنگواره‌هایی از ۱/۵ میلیون سال پیش از انسان راست قامت بدست آمده است. در مناطق سردتر جهان کهن آثار استفاده از آتش، در ۷۵۰ هزار سال پیش، مشاهده شده است. البته انسان راست قامت هنوز، چه از نظر جسمی و چه از نظر فرهنگی، «انسان راست قامت» نبود؛ و روشن نیست که شکاف موجود در ۲۵۰ هزار و ۱۰۰ هزار سال پیش چگونه پر شده است. مسلم این است که هیچ مادر «راست قامت»ی فرزند «اندیشه‌ورزی» نزاذه است. این تحول، تدریجی بوده است. در ۸۰ هزار سال پیش به نئانورتال می‌رسیم که مرحله‌ای بس مهم است. پدید آمدن انسانهای واقعاً جدید در خاور نزدیک و آسیای جنوب شرقی، در حدود ۴۰ هزار سال پیش، و در اروپا اندکی پس از آن صورت گرفت. با آن که نئانورتالها نیز تا حدی ابزارساز بودند اما پیشرفت عظیم از آن کرومانیونها بود که به نقاشی و تندیس سازی و حتی موسیقی و به طور کلی خلاقیت هنری، علمی و فلسفی پرداختند.

بخش چهارم. انسان شدن

امروزه مغز انسان تقریباً سه برابر اندازه مغز گوریل است. مهمتر از اندازه مغز، ساختار و شبکه درونی آن است. در آغاز این بخش پس از ذکر این نکات به ساختار و نقش مغز، و کارکرد نیمکره‌های راست و چپ آن اشاره‌ای می‌شود. سپس بر وجه تمایز ذهن انسان، که قدرت خلق «نماد» است، تأکید می‌شود: خصوصیتی که همه رفتارهای پیچیده دیگر تشکیل دهنده فرهنگ انسانی از آن سرچشمه می‌گیرند؛ و عالی‌ترین صورت نمادسازی زبان است که از ویژگیهای مشخصاً انسانی است.

تکامل فرهنگی از طریق انتقال اطلاعات از یک نسل به نسل دیگر صورت گرفته است و همواره فرهنگ رو به

انباشته شدن داشته است.

ساده‌ترین سطح نمادسازی در زبان بر قدرت نامگذاری اشیای محیط زندگی استوار است، زبان انسان یک نظام باز، و زبان حیوانات یک نظام بسته است. پس از این بحثی در ویژگیهای زبان انسان و منشأ سخنگویی در تاریخ انسان عرضه می‌شود و تأکید می‌گردد که زبان زودتر از انسان اندیشه ورز پدید نیامده است و برای ابزارسازی پیچیده به مغزی پیچیده نیاز بوده است و راه رفتن بر روی دو پا موجب آزاد شدن دستها برای ابزار سازی شده است.

نویسنده در اینجا بر این باور است که با این همه مغز و زبان و فن شناسی به خودی خود برای تعلیل و تبیین پیدایش «حیوان» خاصی که انسان نامیده می‌شود کافی نیستند. تغییرات بنیادینی که تکامل نوع انسان را موجب شدند در متن روابط اجتماعی جدید روی دادند. تقسیم کار پدید آمد و بستر تکامل فراهم شد. اما ضمن توجه به مغز پیچیده، زبان، ابزارسازی، یا رفتار اجتماعی معمولاً یک واقعیت اساسی مورد غفلت قرار می‌گیرد: تغییرات انطباقی در سطوح منفرد و مستقل از هم روی نمی‌دهند بلکه به صورت آمیزه کاملاً مرتبط با هم از تغییر در سطوح متعددی چون سطوح کالبد شناختی، اندامکار شناختی، رفتاری و اجتماعی بروز می‌کنند به گونه‌ای که تغییر در یک سطح لاجرم به تغییراتی در سطوح دیگر می‌انجامد.

فصل دوم: تطبیق پذیری انسان

فصل دوم «تطبیق پذیری انسان» نام دارد و دارای پنج بخش پنجم تا نهم با نامهای «شکارگری - گردآوری خوراک»، «تولید غذا و پیامدهای آن»، «برزرگران همیشگی»، «تأثیرات شهر»، و «مدرن شونددگی: به سوی شهر جهانی» است.

بخش پنجم. شکارگری - گردآوری خوراک

از حدود صد میلیارد انسانی که از پیدایی نخستین انسانوارها بر کره زمین زیسته‌اند حدود ۶ درصد در جامعه کشاورزی و حدود ۴ درصد در جامعه صنعتی بسربرده‌اند

و تقریباً ۹۰ درصد آنان شکارچی و گردآورنده خوراک بوده‌اند. از اهلی کردن گیاهان و جانوران در چند نقطه حدود ۱۲ هزار سال و در بیشتر نقاط کمتر از ۵ هزار سال می‌گذرد. قدمت پدیدآوری جوامع پیچیده و بهره‌گیری از منابع انرژی اضافه بر نیروی بدنی همین اندازه است. نویسنده پس از بحث درباره شرایط شکار و گردآوری غذا به بحث درباره سوخت و ساز بدن انسان و نوع غذا می‌پردازد و سپس به این نکته اشاره می‌کند که تا تولد مسیح کشاورزان دست کم در نصف بخش مسکونی زمین جای شکارچیان و گردآورندگان غذا را گرفتند. هنگام ورود کلمب به دنیای جدید حدود ۱۵ درصد بخش مسکونی زمین در اشغال جوامع متکی بر شکار و گردآوری خوراک بود، در حالی که، از نظر جمعیت حدود یک درصد جهان را تشکیل می‌دادند و امروزه [= سال تألیف کتاب: ۱۳۵۷ / ۱۹۷۸] ۰/۰۰۵ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. بوشمنهای صحرائی کالاهاری در کشورهای جنوب آفریقا (بوتسوانا، نامیبیا، آنگولا) باقیمانندگان جوامع متکی بر شکار و گردآوری خوراکند و متخصصان انسان شناسی فرهنگی، باستان شناسی، زبان شناسی، روان شناسی، تغذیه، پزشکی و رشد کودک دست به بررسیهایی درباره ویژگیهای آنان زده‌اند.

بخش ششم. تولید غذا و پیامدهای آن

آرام آرام مناطق وسیعی از خاور نزدیک از دوران شکار و گردآوری خوراک بیرون شدند و مزارع پدید آمدند. تولید غذا جای گردآوری آن را گرفت و این نمایانگر نگرشی جدید به محیط در مناطق گسترده‌ای از زمین (خاورمیانه، اروپای جنوب شرقی، چین، آسیای جنوب شرقی، مکزیک، و پرو) بود، و این امر ارتباطی تنگاتنگ با اهلی کردن گیاهان و جانوران داشت. تغییراتی که در ۱۰ تا ۵ هزار سال پیش در شیوه زندگی انسان پدید آمد از تغییرات سه میلیون سال پیش از آن بیشتر بوده است. کشاورزی «انسان اندیشه‌ورز» را از گونه نادر و کم شمار به گونه پر شمار تبدیل کرد. نیاز به کار جوانان موجب زاد و ولد بیشتر شد.

بخش هفتم. بزرگران همیشگی

همه انسانهای روی زمین لزوماً مسیر واحدی را در تغییر و تحول نحوه زندگی نپیموده‌اند. مثلاً همه شکارچیان و گردآورندگان خوراک پیش از حرکت به سوی شهر و شهرنشینی از مرحله تولید غذا نگذشته‌اند. همان گونه که انواع گوناگون متعددی از انطباق با محیط طبیعی امکان پذیر است، انطباق با محیطهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی متعدد و گوناگون است. تا پیش از انقلاب صنعتی بزرگری بسیار گسترده بود. حتی امروزه [= سال تألیف کتاب: ۱۳۵۷ / ۱۹۷۸] بیشتر از نیم جمعیت جهان - بویژه در آمریکای لاتین، آسیا، اروپای شرقی، و آفریقای شمالی - زندگی بزرگری دارند، و بزرگران در سراسر جهان و در همه زمانها از موقعیت حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پست تری برخوردار بوده‌اند. مثلاً در اروپای قرون وسطی، دهقانان نمی‌توانستند محل اقامت خود را ترک کنند و در زمینه نوع سلاح، لباس و وسایل تزئینی دچار محدودیت بودند. حتی بی اجازه ارباب نمی‌توانستند دختران خود را شوهر دهند. و چنین موقعیتی برای دهقانان آثار سوء فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی داشت. در تبیین فقر دهقانان، نظرهای گوناگونی عرضه شده است که در هر یک بخشی از حقیقت نهفته است نیاز اقتصادی موجب شد که به تعداد فرزندان افزایش یابد. فرزندان خانواده پرجمعیت نسبت به فرزندان خانواده کم جمعیت نقش بیشتری در کار تولیدی دارند. وجود فرزندان بیشتر برای یک بزرگر موجب ازدیاد کار و تولید بود. همچنین دهقانان بر متن عدم درک مسائل اقتصادی و بازار به تحصیل پول و دارایی از طرق گوناگون غیر معقول و غیر مشروع توجهی خاص داشته‌اند.

کوششهایی برای پاره کردن چرخه فقر دهقانان صورت گرفته است. اما به هر حال هیچ تمهیدی موفقیت آمیز نبوده است. تنها در بی نظمی سیاسی، و ضعف قدرتهای خارجی است که رعایا اندکی دارایی می‌اندوزند که به عنوان نمونه می‌توان از خرده مالکان انگلستان سده ۱۶ میلادی، رعایای ثروتمند چین ملی، و کولاکهای روسی پیش از انقلاب اکتبر شوروی نام برد.

دهقانان در ستایش کسانی که در برابر نظم اجتماعی استعمارکننده آنان ایستاده‌اند آوازا و قصه خلق کرده‌اند و شخصیهائی را به عنوان قهرمان آفریده یا به اوج شهرت رسانده‌اند که از آن میان می‌توان به رابین هود در انگلستان، ویلهلم تل در سوئیس، پانچو ویلا در مکزیک، سامورایها در ژاپن، و کسانی چون عیاران یا راهزنان - قهرمانان در چین اشاره کرد.

در روسیه طی ۳۵ سال، از ۱۸۲۶ تا ۱۸۶۱، ۱۸۸۶ قیام دهقانی ناموفق به وقوع پیوست. مارکس به ارزش بالقوه رعایا در کمک به سرنگونی حکومتها پی برد؛ اما می‌دانست آنان با بدست آوردن زمین خصلت انقلابی خود را از دست می‌دهند.

امروز کشورهای پیشرفته بیشتر سرمایه جهان، صنایع، حمل و نقل، و منابع را در کنترل دارند. و کشورهای در حال توسعه به تقلید از آنها می‌پردازند. اما مدرن شدن کشورهای دارای دهقان موجب می‌شد دهقانان به کارگران اضافی و زاید تبدیل شوند و با رانده شدن از زمین به سوی شهرها بروند و شهرنشین شوند.

بخش هشتم. تأثیرات شهر

در سراسر سده ۱۹ میلادی، و در واقع تا چند دهه پیش، پژوهندگان در تاریخی انسانی مسیری را دیده‌اند که از «وحشی سانی» به «شکارگری و گردآوری خوراک» و «انقلاب کشاورزی» و، سرانجام، «انقلاب شهری» گذر کرده است و تمدنهای بزرگ بین‌النهرین، مصر، هند، چین، و یونان باستان را پدید آورده است. انقلاب شهری ویژگیهایی داشته است که می‌توان از آن میان تمرکز شدید جمعیت، تولید اضافی غذا، قدرت سیاسی مرکزی، نابرابری اجتماعی، معماری عظیم، نوشتن، و تجارت را نام برد. باستان شناسی در دهه ۱۳۴۰/۱۹۶۰ چنین انگاره‌هایی را درباره پیدایش تمدنهای پیچیده مطرح کرده است که مدتی دراز در مدارس تدریس شده‌اند و بر فرضیهائی عام استوارند که همواره صادق نیستند؛ مثلاً بسیاری از تمدنهای بزرگ فاقد شهر بوده‌اند و در خاور نزدیک، نوشتن، پس از پدید آمدن شهرها پدید آمد. از سوی دیگر، برخی از جوامع غیر شهری دارای

بسیاری از معیارهای تمدن شهری‌اند (مانند بومیان هاوایی). این گونه جوامع از جمعیت متمرکز، قدرت سیاسی مرکزی، اضافه غذا، معماری عظیم، نابرابری اجتماعی و تجارت برخوردار بوده‌اند بی آنکه شهر را پدید آورده باشند.

همچنین انقلاب شهرنشینی در مکانی واحد روی نداد بلکه در نقاط متعدد جهان، مستقل از هم، پدید آمد. امروزه باستان شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که در حالی که سومریان بنیانگذار نخستین تمدن شهری تلقی شده‌اند، اما معماری آن تمدن پیش از آن در چند نقطه خاورمیانه پدید آمده بود به طوری که سومریان ابداع کننده تمدن شهری نبودند و بسیاری از تمدنهای خاور نزدیک در بین النهرین، ترکیه، و مناطق دیگر الگوهای متمایزی از زندگی شهری را در ۵۵۰۰ سال پیش پدید می‌آوردند و با هم ارتباط بازرگانی داشتند و بر هم تأثیر نهادند.

به هر حال، برای تمدن شهری معیار یکسانی در همه نقاط حاکم نیست و در مناطق گوناگون به طرق گوناگون پدید آمده است و البته بازرگانی در راندن انسانها به زندگی با هم در شهر نقش مهمی داشته است.

با شهرها واحدهای اجتماعی بزرگ و پیچیده پدید آمدند. تقسیم جامعه به حکومت کنندگان و حکومت شونده‌گان، قدرتمندان و ضعیفان، ثروتمندان و فقیران صورت گرفت و تغییر مهم در وضع زنان ایجاد شد. زنان در گردآوری خوراک کم و بیش شرکت داشتند. در تمدن شهری نقش فرزندزایی، و تولید سر باز و کارگر را عهده‌دار شدند. با تمدن شهری روابط جدیدی میان انسانها، به منظور همزیستی افراد، پدید آمد. قانون بوجود آمد (ده فرمان و اشعار) و در سراسر بین‌النهرین تا شمال خاور نزدیک و جنوب مصر دستگاه نگارش گسترده شد. با تمدن شهری برای نخستین بار ارتباط [هویت‌مندان] انسان با انسان پدید آمد، و اقلیتی کوچک بر اکثریتی بزرگ غلبه یافت. تا پیش از پیدایش شهر، تاریخ انسان فاقد شخصیتها و نامها است. طی هزاران سال انسانها با آن که دارای نظامهای سیاسی و عقاید متفاوتی بودند تفاوت زیادی در طرحهای شهری و نهادهای حکومتی نداشتند.

شهرنشینی دارای آثار روانشناختی، جامعه‌شناختی و زیست‌شناختی خاصی بود.

تا سده نهم میلادی جمعیت شهر نشین کمتر از ۵ درصد کل جمعیت جهان بود. شهرهای دارای جمعیت بیش از یک میلیون نفر در حدود اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم پدید آمدند. مهاجرت به شهرها اهمیتی روز افزون یافت هر چند روستاییان بی‌سواد و کم‌سواد و فاقد مهارت برای کار شهری بودند. به سرعت شهرها ایجاد شدند و هر شهر برای ساکنانش به مثابه کل جهان بود. اینک کل جهان به یک شهر تبدیل می‌شود و چنان حرکتی به سوی مدرن سازی دیده می‌شود که نیم قرن پیش تصور ناپذیر بود.

بخش نهم. مدرن شوندگی: به سوی شهر جهانی زندگی انسان در همه سیماهای خود در کمتر از یک سده، و با چنان سرعتی تغییر کرده است که بسی بیش از تغییرات ده هزار سال پیش از آن است. تغییرات مدرن را «اروپایی شدن» «غربی شدن» یا «صنعتی شدن» نامیده‌اند؛ زیرا این تغییرات با انقلاب صنعتی در اروپای غربی همراه بوده است. ویژگی مهم این مدرن شوندگی، چه در جوامع اروپایی و چه در جوامع غیر اروپایی، شتاب گرفتن تغییرات در نظامهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی است. طی ۲۶ سال، شهرنشینی در انگلستان، آمریکا، ژاپن، و استرالیا به ترتیب از ۱۰ درصد جمعیت به ۳۰، ۷۹، ۶۶، و ۳۶ درصد رسیده است.

در جهان مدرن حمل و نقل، و ارتباطات گسترش فزاینده‌ای دارند؛ معرفت در بسط مداوم است؛ کار بست آن در فن شناسی روبه فزونی دارد؛ بهره‌گیری از انرژی همواره رو به افزایش است؛ در نوع انرژی مصرفی تحولاتی صورت می‌گیرد و اشکال نوینی از انرژی پدید می‌آید؛ همکاری مستقیم و نامستقیم تعداد هر چه بیشتری از انسانها در شبکه کار اجتماعی فزونی می‌گیرد؛ از کار کشاورزی انسان زدایی می‌شود.

انقلاب صنعتی امری غیر مترقبه نبود. بسیاری از عناصر مهم آن (مانند نیروی آب، فلزگدازی، و ماشینها) پیش از انقلاب صنعتی اروپا در مناطق دیگر شناخته شده

بودند. از این رو می‌توان پرسید اولاً چرا تحقق مدرن شون‌دگی طی مدت زمان زیادی صورت گرفت، و ثانیاً چرا تحقق آن در اروپای باختری صورت گرفت که یکی از نقاط دارای کمترین احتمال بود؟ مثلاً در پایان سده هجدهم میلادی امکان این پیش‌بینی وجود داشت که مدرن شون‌دگی در چین روی دهد، چینی که قبلاً از باروت، کاغذ، پل معلق آهنی، آبراه، ... و دیگر ابداعات فنی برخوردار شده بود.

در اروپا کشاورزی وابسته به باران بود نه به آبرسانی که تحقق دقیق و مطلوب آن نیاز به کنترل داشت؛ و این امر اروپا را از این که تحت کنترل حکومت متمرکز واحد درآید نجات داد. حکمرانان اروپایی هرگز قدرت مستبدان چینی را نداشتند و قدرت آنان از سوی نهادهایی چون کلیسا، پیشه‌وران و بورژوازی شهری محدود می‌شد. به جای یک حکومت ملی متمرکز، هر واحد فئودالی کوچک در اروپا آنچه را بعداً «سرمایه‌داری» نام گرفت پروراند و انباشت سرمایه، در دستان تعدادی محدود، پدید آمد؛ و بدین سان در اروپا چنان شد که در چین نفی می‌گردید: امکان استفاده از سرمایه به طریقی پدید آمد که سرمایه‌اضافی تولید می‌کرد.

عاملهای مدرن شون‌دگی عبارت بودند از فن شناسی علمی، اقتصاد معطوف به تولید، و رشد و توسعه پایدار. این عوامل در شهرهای اروپا پدید آمدند. البته مدرن شون‌دگی در کشورهای پروتستان آغاز شد. این کشورها به *اوج شلقتصادی سیدنچناکه کسوککتا/بخلاتیروتستونچرمایه‌داری* پیدایش سرمایه‌داری را مدیون نگرش دینی فرقه‌های پروتستان، بویژه کالون‌گرایان و پاکدینان (پیوریتنها) می‌داند. البته این تلازم میان مذهب پروتستان و مدرن شون‌دگی چندان تبیین‌کننده نیست زیرا هر دو پدیده، سرچشمه‌های مشترکی دارند و مذهب پروتستان را عامل تکوین سرمایه‌داری دانستن نمی‌تواند پذیرش مذهب پروتستان را توجیه و تبیین کند.

در مدرن شون‌دگی ابداعات فنی بسیار مهمند اما پیامدهای زیستی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مدرن شون‌دگی نیز از همان اهمیت برخوردارند.

مدرن شون‌دگی دارای پنج مؤلفه عام است:

۱) پدید آمدن نوع جدیدی از نیروی کار (روند افزایش کارگران یقه سفید نسبت به کارگران یقه آبی در آمریکا)؛ ۲) پدید آمدن گروهی از نخبگان فنی و حرفه‌ای (روند افزایش کارگران تربیت شده فنی و حرفه‌ای در میان کارگران یقه سفید)؛ ۳) تقدم یافتن شناخت نظری (۴) تکوین برنامه ریزی فن شناسی (ارزیابی آثار درازدامن فن شناسی)؛ ۵) خلق فن شناسی «خردمند» جدید (اینک فن شناسی کاملاً مدرن به کلیت نظامها توجه دارد که در این زمینه می‌توان به پدید آمدن علم سبیرنتیک، نظریه اطلاعات، و خودکاری اشاره کرد).

جامعه مدرن با همه پیچیدگی، به علت بهره‌گیری از تعقل و کل‌نگری قادر است در زمینه‌های گوناگون، اعم از خانه‌سازی و استخدام و تغذیه و تولید کالا و ایجاد تسهیلات، تصمیمهای منطقی و بخردانه‌ای را اتخاذ کند.

فصل سوم: گوناگونی بی‌نهایت انسان

فصل سوم کتاب با عنوان «گوناگونی بی‌نهایت انسان» دارای چهاربخش دهم تا سیزدهم با نامهای «مذکر و مؤنث»، «گونه متمایز»، «ارث بری تغییرات»، و «افسانه نژاد» است.

بخش دهم. مذکر و مؤنث

بخش دهم با اشاره‌ای به تنوع انسانها از نظر رنگ پوست، نوع موی، و شکل چشم آغاز می‌شود. سپس ذکری از مطالعات مارگارت مید، انسان شناس نامدار، در گینه جدید، به میان می‌آید. سپس مسأله جنسیت و جنس در جوامع مختلف، با اشاره به نقش زن و مرد در آنها، و ایستارهای گوناگون در برابر زن و مرد، بررسی می‌شود. مید از بررسیهای خود بدین نتیجه رسید که فرهنگ انسانی تمایزهای جسمی و روحی بنیادین میان جنسهای مختلف را قالب‌ریزی می‌کند.

سپس بحثی از پیدایی جنسیت در جنین به میان می‌آید و پس از آن اختلافات مؤنث و مذکر بررسی می‌شود بی‌آن که، البته، برتری یکی بر دیگری پذیرفته شود، و بالاتر آن که، این نکته مطرح می‌شود که، از نظر زیست‌شناسی، زنان توانمندتر از مردانند چنان که درصد

مرگ و میر مردان بیشتر از درصد مرگ و میر زنان است. البته زیست‌شناسی تفاوت‌های جنسی، با همه کاستی‌ها، از زیست‌شناسی تفاوت‌های ذهنی و روانی در موقعیت بهتری قرار دارد. تفاوت‌های میان زنان و مردان نشان‌دهنده تسلط مردان بر زنان در همه جوامع نیستند. پس از بحثی درباره مادر سالاری و مرد سالاری جوامع انسانی، در کل نفوذ و قدرت بیشتر مردان در جوامع بررسی شده تأیید می‌شود چنان‌که حتی تغییرات سیاسی و اجتماعی (همانند آنچه در روسیه روی داد) معمولاً نتوانسته است تسلط مردان بر زنان را تغییر دهد هر چند زنها در دستگاه اداری و حرفه‌های متعدد نقشی مهم یافته‌اند. همه شغل‌های کلیدی و حیاتی جوامع در دست مردان است. تسلط مردان در میراث‌زیستی انسان ریشه دارد چنان‌که نرها در گونه‌های میمون‌ها تسلط دارند و نرهای نخستین‌ها بزرگتر و قوی‌ترند. عده‌ای تولید هورمون‌های آندروژن را در پرخاشگری نرها مؤثر می‌دانند. البته در کودکان مذکر و در میمون‌های ماده‌ای که هورمون آندروژن به آنها تزریق شده است پرخاشگری دیده نمی‌شود. از این رو وجود آندروژن توجیه مناسبی برای رفتار انسان‌های بزرگسال نیست. پرخاشگری خود علت تسلط نیست.

برخی در تبیین تسلط مردان بر زنان از عامل اقتصاد بهره‌گرفته‌اند و این تبیین اقتصادی نیز کارآیی داشته است. مهمترین فرضیه در تبیین تسلط نبرد تن به تن است. زنان به حمایت مردان نیاز دارند. قدرت بدنی و نیروی جسمانی مردان ضامن حفظ جوامعی بوده است که زنها در آنها نقش مسلط را داشته‌اند.

پس از بحثی درباره جنسیت و نقش جنس در جامعه، انتظار زنان و مردان (والدین) از پسرها و دخترها در جوامع مختلف مطرح می‌شود و تغییرات پدید آمده در روابط بین جنسها، و نقش جنسها و جنسیت، به طور کلی، در چند دهه پیش از نگارش کتاب مطرح می‌گردد. البته دانشمندان علوم اجتماعی در ارزیابی انقلاب جنسی تفاوت‌های زیادی با هم دارند. اینک تسلط مردان بر زنان کمتر شده است. مدرن‌شوندگی در دادن فرصت به زنان، به منظور بازیابی روابط آزادتر با مردان، که طی انقلاب صنعتی از میان رفته بود، نقش زیادی دارد.

بخش یازدهم. گونه متمایز

در سده پانزدهم میلادی مکتشفان سرزمین‌های جدید با انسانهایی روبرو شدند که دارای ظواهر و آداب متفاوتی بودند و این پرسش را برمی‌انگیختند که آیا ممکن است این نامتمدنان بخشی از پیکره عام انسانی باشند؟ به دنبال پرسشهایی از این گونه و بررسیهای بیشتر، اروپاییان آرام آرام به این نتیجه رسیدند که خود تنها شاخه کوچکی از درخت انسانی هستند. در تبیین این گوناگونی انسانی هر دو عامل وراثت و محیط مطرح شدند و هر زمان یکی از دو عامل برجستگی بیشتری می‌یافت، چنان‌که نظر جان لاک درباره «لوح سفید» یک سوی طیف تبیین را تشکیل می‌داد و وراثت سوی دیگر طیف را، وراثتی که پس از نظرات داروین به گونه‌ای ساده اندیشانه بر همه تفاوت‌های زیستی، اجتماعی، و روانی میان انسانها فرمان می‌راند. مارکس به مخالفت با خصوصیات ارثی برتر در انسانها برخاست و از تأثیر محیط سخن راند. در نگرش دانشمندان امروزی طبیعت آدمی و محیط در برابر یکدیگر قرار نمی‌گیرند بلکه با یکدیگر میان کنش دارند. انطباق با محیط‌های طبیعی گوناگون از مسائل مهم زیست‌آدمی است. توزیع جمعیت در نقاط مختلف زمین، با شرایط مختلف، صورت گرفته است و انسانها از قدهایی متفاوت، و به طور کلی از تفاوت‌های جسمانی، برخوردار شده‌اند، و در این تفاوتها مقتضیات تکامل نقش داشته‌اند. بهبود تغذیه از عوامل افزایش قد انسانها بوده است، و محیط و وراثت، هر دو، بر خصوصیات جسمانی، و همچنین بر خصوصیات ذهنی و هوش، تأثیر داشته‌اند و دارند.

انسان از ظرفیت و توان بالقوه زیادی برای تغییر پذیری برخوردار است و این امر در بقای انسان، به عنوان یک گونه، نقشی قاطع داشته است: بقا در برابر فشارهای گوناگون محیط اعم از سرما، گرما، بیماری، ... مقاومت در برابر بیماری از راه وراثت حفظ شده است و البته، داروهای امروزی جانشینهای مهمی برای مقاومت ارثی هستند.

بخش دوازدهم. اثر بری تغییرات

در این بخش پس از بحثی نسبتاً مفصل درباره کشف ژن DNA، بحثی مستوفی در انتقال ارثی صفات عرضه می شود. حتی بیماریها انتقال می یابند. برای نمونه از طریق ملکه و یکتوریا هموفیلی در خاندان سلطنتی انگلستان انتقال یافت و از طریق دو تن از خواهران و یکتوریا (به عنوان حامل) و یک پسر هموفیلی و یکتوریا (یعنی لثو پو لد، پدر دختری که حامل بود و استثنائی بر این قاعده که بیماران هموفیلی پس از رسیدن به سن زاد و ولد می میرند) به خاندانهای سلطنتی و نجبای انگلستان، اسپانیا، روسیه، و آلمان منتقل شد.

اما جهش نیز در پیدایش خصوصیات جدید نقش مهمی دارد. همچنین بر اثر ترکیبهای جدید ژنهای دریافت شده از والدین، تغییرهایی در انسانها پدید می آید. جغرافیا، و نیز ارتباطات بیشتر میان انسانها، و ازدواج میان افرادی از قومها و ملت‌های متفاوت نقش خاص خود را در تغییر انسان دارند. البته «انتخاب طبیعی» عامل محدودکننده تغییر از طریق جهش و ترکیبهای جدید ژنها است. انتخاب طبیعی بر توانایی فرد در انتقال دادن ژنها به نسل دیگر نیز تأثیر دارد.

تلاشهای گوناگون و متعددی برای گروه‌بندی جمعتهای جهان، با توجه به اختلاف در جسم، رنگ پوست، شکل چشمان، و نوع موی، بعمل آمده است که اکثراً بی ثمر بوده‌اند. البته بین گروههای جمعیتی جهان تفاوت‌هایی از نظر گروههای خونی (A, B, O و AB) وجود دارد، مثلاً بسامد گروههای (A و O) در آرژانتین و مونتانا بترتیب « $1/5$ » و « $98/5$ » و « $81/2$ » و « $17/4$ » است و هیچ سرخپوست آمریکایی گروه خونی B را ندارد، و گروه خونی B در میان سرخپوستان آسیایی (بنگال) به « $39/4$ » جمعیت می‌رسد.

بخش سیزدهم. افسانه نژاد

لینه، زیست‌شناس سوئدی سده هجدهم میلادی، گونه انسانی را مطالعه کرد و با یافتن چند نوع متمایز در آن، به توصیف جسمانی آن انواع و نسبت دادن خصوصیت‌های رفتاری و ذهنی ویژه به آنها پرداخت، اما در توصیف لینه

از آنچه، به گمان او، رده‌های اصلی انسان بود دو خطا وجود داشت: ۱- رنگ پوست، بافت موی، و خصوصیات چهره فاقد ارتباطی ژنتیک با شخصیت، توانهای ذهنی، و رفتارند. ۲- انسانها را نمی‌توان بر پایه چند خصوصیت مرئی دسته بندی کرد (مثلاً، بعضی از آفریقاییان رنگ روشنی چون بعضی از اروپاییان دارند). پیچیده‌ترین نظام رده‌بندی انسانها نظامی است که در برزیل دیده می‌شود. در برزیل تغییرات تدریجی و ظریف رنگ پوست با تمایزهای متعدد اجتماعی و اقتصادی ترکیب می‌شوند.

نژاد دارای واقعیت زیست‌شناختی عینی‌ای خاص خود است که می‌توان آن را از ملاحظات جامعه‌شناختی نژاد گرایانه جدا کرد. همچنین هیچ نژادی «خالص» نیست. در حیواناتی که از طریق جنسی زاد و ولد می‌کنند نژاد خالص وجود ندارد و هر نژادی «آمیخته» است زیرا افراد هر نژاد ژنها را با افراد نژادهای دیگر مبادله می‌کنند.

به کمک اکترو فورز به بازشناسی تنوع عظیم پروتئینها در جسم می‌پردازند تا اختلافهای بین افراد به گونه‌ای دقیق اندازه‌گیری شوند.

بسنابر کشف زیست‌شناسان خصوصیات به طور تصادفی توزیع نشده‌اند بلکه در طرح‌هایی بروز می‌کنند که بسامد آنها بتدریج افزایش یا کاهش می‌یابند. بعضی از زیست‌شناسان و متخصصان علوم اجتماعی اصرار دارند تا همه انسانها را در یک نظام رده‌بندی خاص بگنجانند با این که رده‌بندیهای نژادی از دشواریهای آشکاری برخوردارند. بر سر توافق درباره رده‌ها نیز دشواریهایی وجود دارد. یکی از طبقه‌بندیها بر پایه «نژادهای جغرافیایی» استوار است (مانند سرخپوستان آمریکایی، پولینزی، اروپایی، آفریقایی، و...). فزون بر ۹ نژاد جغرافیایی «نژاد محلی» نیز وجود دارد. در بعضی از نظامهای طبقه‌بندی بیش از ۲۰۰ نژاد فهرست می‌شوند. خصوصیت‌های مرئی مورد استفاده در تعریف نژادها با توجه به تطابق با محیط مطرح شده‌اند. بیشتر تلاشهای انجام شده در طبقه‌بندی بر رنگ پوست تکیه کرده‌اند. همه انسانها پوستی با رنگ خاص را به ارث می‌برند. رنگ پوست را، به طریقی خاص، به مقدار و شدت نور

خورشید ربط می‌دهند. پس به نظر می‌آید در استوا پوست تیره مناسب نیست زیرا پوست تیره نور را جذب و پوست سفید نور را منعکس می‌کند. از این رو می‌توان انتظار داشت که سفیدها در استوا و سیاهان در عرضهای جغرافیایی سردتر بسر برند. اما پوست سیاه در برابر تابش نور خورشید محافظ کسانی است که ساعتها در روز برای تهیه غذا تلاش می‌کنند.

به هر حال پوست روشن کسانی که در مناطق کم آفتاب تر قطبی زندگی می‌کنند توجیه نمی‌شود و پوست سیاه برای این مناطق موجه تر است. اما باید گفت بدن ویتامین D را تنها هنگامی می‌سازد که تابش فرا بنفش به لایه‌های ژرف تر پوست نفوذ کند و این ویتامین برای تأمین کلیم استخوان لازم است و این خود یک «انتخاب طبیعی» است. البته در سده‌های اخیر دیگر رنگ پوست نقشی در انتخاب طبیعی نداشته است و سفید پوستان در چند سده گذشته رنگ سیاه را نشان فروتری دانسته‌اند.

تقریباً همه مردمان اروپا و آمریکای شمالی سده نوزدهم میلادی ناآگاهانه آنچه را به اصطلاح «نژادگرایی علمی» نامیده می‌شود پذیرفته بودند. آنان بر این باور بودند که مردمان کشورهای توسعه نیافته از نظر ژنتیک فاقد توانهای ذهنی برای ابداع و بکارگیری فنون و ابزارهای پیچیده‌اند. از جمله باید از این نژادگرایی به اصطلاح «علمی» تامس هنری هاکسلی یا دکرد که زنده نماند تا ببیند که چگونه مردمان آن کشورها اروپاییان را از سرزمین خویش بیرون راندند. همچنین باید گفت در این گونه نژادگرایی به نقش ساکنان خاورمیانه در تمدن آفرینی بی توجهی شده است.

نژادگرایی در سیمای سنتی و کهن خویش آمیخته با تعصب و تبعیض است و تعصب و تبعیض جلوه‌ها، تجلیات، و نشانه‌های گوناگون داشته‌اند. مثلاً کافی است به حکومت نژاد پرست آفریقای جنوبی توجه کنیم که [در زمان نوشته شدن کتاب] افراطی‌ترین جلوه نژادگرایی و نژاد پرستی پس از شکست نازیسم است. تعصب و تبعیض همواره ویرانگرند.

نژادپرستی و تعصب نژادی در مقابله با عقاید گوناگون پیرامون توانهای افراد مختلف کاملاً مطرودند.

هوش سنجیهای اندامکارشناسانی چون آرثر نیسن که حکایت از بهره هوشی کمتر سیاهپوستان دارند پذیرفتنی نیستند. البته با توجه به ژنتیک جمعیتی، ازدواجهای درون همسری، مهاجرت، جهش، و انتخاب طبیعی انکار کردن تفاوت بهره هوشی در افراد مختلف نشان ناآگاهی است. آنچه پذیرفتنی نیست اعتقاد به نوع هوش و محدوده خاص بهره هوشی برای هر جمعیت یا گروهی خاص از انسانها است.

نمره هوش ظاهراً کمتر سیاهان دلیلی جز مسائل ژنتیک، از جمله شرایط محیط و وضع تعلیم و تربیت، دارد. به اعتقاد تقریباً همه انسان شناسانی که ارتباط نزدیکی با مردمان سراسر جهان داشته‌اند، انسانها در توانهای ذهنی فطری و مادرزاد عموماً شبیه هم هستند.

فصل چهارم: ذهن و محیط

این فصل بخشهای چهاردهم و پانزدهم، با عنوانهای «حواس هوشمند» و «جهانی در ذهن»، را در برمی‌گیرد.

بخش چهاردهم. حواس هوشمند

همه انسانهای تندرست با مغز پیچیده یکسان و اندامهای حسی یکسان به دنیا می‌آیند اما روشهای واکنش افراد مختلف در برابر رویدادهای مشابه یکسان نیستند. انسانها در ادراک، یادگیری، حافظه، تفکر و خلاقیت با هم تفاوت دارند. از این رو جهان بینی انسانها با هم متفاوتند. با آن که بعضی از جانوران در یک حس خاص از انسان قوی‌ترند اما حواس انسان در کل نقش چنان درخشانی در آگاهانیدن انسانها از رویدادها دارند که در هیچ جانوری نمی‌توان آن را یافت.

بیشتر اندامکارشناسان میان «احساس» و «ادراک حسی» تفاوتی قائلند. «احساس» ساده و بسیط است اما «ادراک حسی» برآیند پیوندهای پیچیده میان چند احساس است. جهان «چنان که هست» با جهان «چنان که از راه حواس به ما عرضه می‌شود» متفاوت است. در انسان ادراکهای فوق حسی (چون دور آگاهی، نهان بینی، و پیش آگاهی) دیده می‌شود که در بررسی آنها باید از شیوه‌های علمی بهره گرفت.

فرهنگی که فرد در آن رشد می‌کند در نحوه ادراک انسان مؤثر است. هنگامی که انسان به بیان چیزی نیاز پیدا می‌کند واژه‌های جدید بدون دشواری زیادی ابداع می‌شوند.

فیلسوفان و روان‌شناسان، در بحث از مفهوم آگاهی دیرزمانی است که به تفاوت میان ذهن و ماده یا جسم و روح اندیشیده‌اند. رشد آگاهی نزد کودکان فرایندی خاص دارد و نزد آنان انگاره‌هایی درباره فضا، اندازه، و جهت، به شیوه‌ای خاص شکل می‌گیرد تا بتواند رابطه اشیاء با هم را توصیف کنند.

در شناخت فرایندهای گوناگون آگاهی همواره باید بر مشاهده و آزمایش تکیه داشت. اما زمینه‌هایی از آگاهی و شعور همچنان ناشناخته‌اند. مثلاً هنوز اطلاعات اندکی از خواب در دست داریم. خواب هنوز راز آمیز است. می‌دانیم که آگاهی در خواب به طور دوره‌ای از دست می‌رود. مغز هنگام خواب همچون بیداری فعال است و در زمانهای خاصی، طی خواب، پردازش اطلاعات را انجام می‌دهد. اما فرایند خواب همچنان ناشناخته‌هایی دارد. ما حتی از مدت خواب مورد نیاز افراد بی‌اطلاعم. تعداد زیادی پژوهش درباره خواب و رؤیابینی منتشر شده است. همه افراد رؤیایمی‌بینند، اما در جوامع مختلف ارزیابی و تعبیر رؤیایها فرق می‌کند.

بیشتر پژوهندگان رؤیایها را متعلق به پدیده‌های مشهور به «حالت‌های تغییر یافته آگاهی» می‌دانند که طی چند دهه گذشته توجه روزافزونی را در میان دانشمندان غربی به خود جلب کرده است و بهره‌گیری از داروهای گوناگون و اعمال مراقبه و همچنین جنبشهای دینی بسیار مطرح شده‌اند. یوگا و ذن و مراقبه در واهلش روح و جسم، و آگاهی برتری که به دنبال آنها حاصل می‌گردد، توجه زیادی را برانگیخته‌اند. در زبان سانسکریت بیست نام معادل واژه «آگاهی» وجود دارد و در غرب تلاشهای زیادی صورت می‌گیرد تا به کمک دارو و مراقبه خود باطنی و درونی شناخته شود.

بخش پانزدهم. جهانی در ذهن

انباشته شدن تأثرات حسی و نتایج ادراکهای حسی،

اندوختن بی پایان تجارب، و یادآوری سریع آنها به هنگام ضرورت برای انسان لازم است. از این رو حافظه از نقش و ضرورت و اهمیت خاصی در رفتارهای گوناگون، اعم از حل کردن مسائل یا واکنش در برابر رویدادها، برخوردار است. ساز و کار ذخیره شدن و یادآوری اطلاعات تحلیل دامن‌گستری را می‌طلبد.

همه انسانها از حافظه کوتاه مدت و دراز مدت برخوردارند، و کل حجم اشیایی که انسانها به یاد می‌آورند در بیشتر انسانها تقریباً یکسان است. آنچه در افراد متفاوت است نوع چیزهایی است که به یاد می‌آورند، و این تفاوت نتیجه شخصیت فردی، علائق، پیش‌داوریها، و تجارب زندگی است.

در حافظه، ادراکهای حسی متفاوت ترکیب می‌شوند. حافظه دراز مدت افزون بر ذخیره اطلاعات خاص از اطلاعات جدید برای بازسازی اطلاعات کهنه بهره می‌گیرد، و در همه امور نه تنها بر رؤیت، بلکه بر حواس دیگر نیز تکیه دارد. درباره فراموشی، بحثهای روانکاوانه زیادی صورت گرفته است، همان‌گونه که آثار اندامکار شناختی مغزی یادگیری و به یاد سپاری نیز مورد بررسی گسترده‌ای قرار گرفته است. فرایند فراموشی پیچیده است و در شرایط متفاوت تغییر می‌کند.

درباره مشخصه‌های موروثی دستگاه عصبی نیز بررسیهایی به عمل آمده است، و آزمایشهای پاولوف و عمل «بازتاب» و «شرطی شدن» بیان‌اندامکار شناختی پدیده یادگیری است و بر این اساس رفتار گرایان رفتار را چیزی بیش از «شرطی شدن» نمی‌دانند. همه احساسها و فعالیتها به وسیله «پاسخهای شرطی شده» شکل می‌گیرند. افراد به تکرار اعمالی می‌پردازند که والدین، آموزگاران، و دوستان آنها را پاداش می‌دهند و از اعمالی دوری می‌گزینند که ارتکاب آنها کیفری را به دنبال داشته است. البته به رفتار گرایان و نظریه «شرطی شدگی» انتقادهایی وارد شده است.

بررسی «مفهوم»، که انسانها از اشیاء یا رویدادهای دارای خصوصیات مشترک می‌آفرینند تا به محیط نظم و معنا ببخشند، اهمیت زیادی دارد. بزرگسالان در هر لحظه از زندگی، به گونه‌ای خود به خود، به تفکر مفهومی

می‌پردازند. ژان پیازه دربارهٔ رشد تفکر مفهومی در کودکان مطالعات گسترده‌ای داشته است و نظریهٔ او دربارهٔ چهار مرحله در رشد ذهنی از تأثیر فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است.

نقطهٔ ضعف نظریهٔ پیازه این است که رشد شناخت را برای همهٔ کودکان، دارای آهنگ تقریباً یکسانی می‌داند در حالی که سن مربوط به این مراحل از یک فرد به فرد دیگر، و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متفاوت است.

این بخش پس از بحثی دربارهٔ سن و خلاقیت با ذکر این نکته به پایان می‌رسد که تا اینجا دربارهٔ ویژگی‌هایی بحث شده است که انسانها را از دیگر موجودات زنده جدا می‌سازند، اما ویژگی دیگری نیز وجود دارد: انسانها تنها اعضای از قلمرو جاندارانند که پیوسته مسائل جدیدی را برای خود می‌آفرینند.

فصل پنجم: انسان در شبکهٔ اجتماعی

فصل پنجم، واپسین فصل کتاب، با عنوان «انسان در شبکهٔ اجتماعی» چهار بخش شانزدهم تا نوزدهم را در برمی‌گیرد که، به ترتیب، عنوانها «پیوند اجتماعی»، «فرو دست و فرادست»، «خانواده چونان یک نهاد» و «دوره‌های عمر آدمی» را دارند.

بخش شانزدهم. پیوند اجتماعی

انسان حیوانی بس اجتماعی است که بقای او خارج از جامعه ممکن نیست و اجتماع در میان انسانها نقشی حیاتی دارد و کاملاً فراگیر است. همان‌گونه که دیگر پستانداران از ساز و کارهای انطباقی گوناگونی چون سرعت، دندان و آروارهٔ قوی، و واکنشهای مناسب غریزی برخوردارند، انسان برخوردار از زندگی اجتماعی است. البته خود جامعه خارج و مستقل از اعضای تشکیل دهنده آن موجودیتی بالاصاله ندارد.

جامعه دارای سه ویژگی مهم است: (۱) اعضای آن را یک‌گونهٔ واحد تشکیل می‌دهند؛ (۲) جامعه از نظر سرزمین سازمانی متمایز است که در برابر اعضای دیگر جوامع از آن دفاع می‌شود؛ (۳) اعضا در پیوندهایی از کنشها و واکنشها بسر می‌برند.

ویژگیهای فوق در بسیاری از جوامع حیوانی مشترکند، اما جوامع انسانی از دو مشخصهٔ اضافی برخوردارند:

۱ - میان اعضای جامعه وابستگی متقابل چنان گسترده‌ای وجود دارد که در هیچ جامعهٔ نوانسانی‌ای دیده نمی‌شود؛ ۲ - جامعهٔ انسانی درجهٔ بالایی از خودکاری و خودگردانی دارد و تحت کنترل سازمان دیگری که ممکن است جزئی از آن باشد نیست. بنابراین جمعیت یک کشور، یک جامعه را تشکیل می‌دهد اما خانواده‌های منفرد، تشکلهای صنفی، و مجامعی علمی جامعه‌ای را تشکیل نمی‌دهند.

تأثیر جامعه بر افراد بیش از هر گروه کوچکتری است که بخشی از جامعه را تشکیل می‌دهد. کنترلهای اجتماعی در کودکی فرد آغاز می‌شود و از طریق فرایند «اجتماعی شدن» ادامه می‌یابد.

از آنجا که انسان فاقد غریزه‌هایی است که تولید مثل و بقای حیوانات دیگر را ممکن می‌سازند وجود فرهنگ برای او ضروری است. جامعهٔ انسانی بدون فرهنگ امکان ناپذیر است، و فرهنگ تنها در جامعهٔ انسانی ممکن است. فرهنگ همانا الگوی رفتار در جامعه است و به آن فرد می‌آموزد که «چه باید کرد»، «چه می‌توان کرد» و «چه نباید کرد».

در هر جامعه معیارها و هدفهای خاصی وجود دارند که گاه به صراحت بیان می‌شوند اما غالباً به گونه‌ای نا آگاهانه، به عنوان بخشی از فرایند رشد در آن جامعه، جذب می‌گردند. هر جامعه دارای هنجارهایی است که به عنوان حدگذار برای آنچه مردم باید انجام دهند تا از نظر اعضای دیگر پذیرفتنی باشند عمل می‌کنند. جامعه دارای «بایدها» و «نبایدها»ی خاص خود است. هرگونه تخطی از هنجارها کیفر خاصی دارد و مجموعه‌ای از ارزشهای اجتماعی در جامعه جاری است.

در ازسای تاریخ، آدمی شاهد تکامل اجتماعی - فرهنگی بوده است. انتقال از جامعهٔ کشاورزی به جامعهٔ مدرن صورت گرفته است. با نوآوریهای فن شناختی تغییرات اجتماعی عظیمی پدید آمده است. تعداد موضوعات فرهنگی یک جامعه دارای ارتباطی مستقیم با

آهنگ تغییرات اجتماعی دارد. در بررسی ارتباط میان تغییرات اجتماعی و تغییرات فرهنگی باید به «تأخیر فرهنگی» توجه داشت و چشم را بر این واقعیت گشود که تغییر اجتماعی خود آهسته‌تر از تغییر فنی است.

بخش هفدهم. فرودست و فرادست

تاریخ انسان آشکار می‌کند که در هیچ زمانی جامعه‌ای پدید نیامده است که همه اعضای آن (زن و مرد، جوان و پیر، ماهر و ناماهر، و توانگر و فقیر) از مزایای برابر برخوردار بوده باشند. حتی در جوامع کوچک و ساده ظاهراً بی طبقه نیز امکانات به گونه‌ای نابرابر توزیع می‌شده است و در برخورداری از امکانات قشربندی اجتماعی خاصی وجود داشته است. با پیچیده‌تر شدن جوامع تعداد طبقات افزایش یافته است. فزون بر جنسیت، سن، و ... عاملی چون زمین، نفوذ سیاسی، یا نقش و موقعیت دینی در برخورداری اجتماعی نقش داشته است و بر پایه قدرت و موقعیت دستیابی به مزایای فردی و اجتماعی سلسله مراتب گوناگونی پدید آمده است. محسوس‌ترین نابرابری در میان نابرابریها ثروت است.

پس از بحثی درباره تمرکز سرمایه در جوامعی خاص، وجود دو نوع عام نظام قشربندی، یعنی نظام باز و نظام بسته، مطرح می‌شود. در نظام باز مردمان می‌توانند از یک طبقه به طبقه دیگر حرکت کنند اما این حرکت در نظامهای بسته تقریباً ناممکن یا بسیار محدود است. بحثی نسبتاً مستوفی در ماهیت و تبیین پیدایی نظامهای بسته عرضه می‌شود. همچنین بحثی در نظام باز آمریکای شمالی صورت می‌گیرد. به نظر بعضی از علمای اجتماعی اگر در آمریکای شمالی نظام کاستی وجود می‌داشت، برخلاف نظام کاستی هند فاقد مبنا و تبیین دینی برای تعصب و تبعیض می‌بود. اما جامعه ایالات متحده مسیحی است و مسیحیت لایه بندی دقیق جوامع بشری از نظر قدرت و اعتبار اجتماعی را به رسمیت شناخته است و رفتار سفیدهای مسلط نسبت به سیاهان کاست گرایانه است و می‌توان همانندیهایی را میان جامعه کاستی هند و جامعه آمریکای شمالی نشان داد. یکی از نتایج قشر بندی اجتماعی، تفاوت انسانهای

متعلق به طبقات و کاستهای مختلف در «شانسهای زندگی» است، و از پیامدهای «شانسهای زندگی» همانا «سبک زندگی» مرتبط با الگوهای رفتار و مشخصه تفکر یک طبقه خاص است.

بعضی از پژوهندگان به تبیین قشربندی اجتماعی به عنوان برآورنده بعضی از نیازها پرداخته‌اند و با اشاره به یگانه بودن جوامع انسانی نسبت به دیگر جمعاعات گونه‌های جانوری بر نابرابری اجتماعی تکیه کرده‌اند.

بخش هجدهم. خانواده چونان یک نهاد

ازدواج نقشی ویژه در ایجاد پیوند میان کودک و خانواده و والدین دارد و مجموعه‌ای از حقوق متقابل را پدید می‌آورد. ازدواج میان طرفین تعهدهایی را پدید می‌آورد که بر همه عرصه‌های زندگی اثر می‌گذارد و مالکیت، نقش زن و مرد، و ارتباط آنان با نهادهای جامعه را شکلی ویژه می‌بخشد. ازدواج متضمن رابطه جنسی و اقتصادی خاصی است و به مثابه شالوده‌ای عمل می‌کند که همه نهادهای دیگر جامعه بر آن بنا می‌شوند؛ و با تشکیل شدن خانواده رفتار درون خانواده چونان الگوی رفتار در دیگر بخشهای جامعه است.

خانواده ابداعی منحصرأ انسانی است و همه جوامع انسانی متشکل از خانواده‌اند. از این رواضمحلال خانواده درآینده را نباید امری جدی تلقی کرد.

کتاب به بحثی مفصل درباره اهمیت و نقش خانواده می‌پردازد. منشأ خانواده را با توجه به پیوند میان مادر و فرزند، و پیوند حاصل از ازدواج بین زن و مرد بررسی می‌کند و بحثی را در تبیین زیست شناختی موضوع عرضه می‌دارد و آرای مطرح شده را تجزیه و تحلیل و نقد می‌کند، و همواره نظری جامع به انواع جوامع انسانی، از چین و ژاپن و ملت‌های عرب تا قبایل آفریقایی دارد.

به احتمال زیاد خانواده از آغاز، همزمان و همراه با خلق نماد، همکاری میان افراد، بهره‌گیری از ابزار، و تقسیم کار وجود داشته است. ازدواج مشارکتی را پدید آورد و بر رفتار اجتماعی خاصی تأکید ورزید که توانست به عنوان بخشی از مجموعه تطبیق‌یابی که به «انسان شدن» آدمی انجامید عمل کند.

خانواده نقشی گسترده و حیاتی برای فرد و جامعه، در عرصه‌های اقتصادی، آموزشی، دینی، حفاظتی، ایجاد موقعیت و فرصت، و... دارد؛ و تغییرات پدید آمده در خانواده مدرن هرگز بر کاهش اهمیت آن دلالت نمی‌کند. خانواده، به مثابه یک نهاد، کوشیده است تا خود را با جامعه در حال تحول تطبیق دهد، و در جامعه مدرن چهار وظیفه مهم را بر عهده دارد:

۱- تأمین ساختاری برای جامعه که جامعه بتواند بوسیله آن همواره برقرار بماند (به وجود آوردن فرزندان و مراقبت از آنان در دوران وابستگی کودکان)؛ ۲- فراهم ساختن وسیله‌ای برای بازشناسی فرزند بر بستر مشروعیت و تداوم سنتها؛ ۳- تنظیم رفتار جنسی؛ ۴- کارکرد اقتصادی. تا پیش از انقلاب صنعتی خانواده واحد اصلی تولید بود. عشق در ازدواج نقش مهمی، بویژه از نظر روانی دارد. و افراد در برابر آن ایستارهای گوناگونی دارند. عشق رمانتیک در جوامع مختلف (از آمریکا تا چین و هند)، با ویژگیهای فرهنگی - ملی خاص وجود دارد و بررسیهایی درباره عشق پیش از ازدواج و پس از ازدواج صورت گرفته است. همچنین درباره زندگی زناشویی و مسائل مربوط به باید و نباید تغییر یا عدم تغییر رفتاری زن و مرد پس از ازدواج، و مسأله وحدت کانون خانوادگی نظرهایی ابراز شده است.

کتاب نظری گسترده به آداب و رسوم ازدواج در قاره‌ها و کشورهای مختلف، از ازدواج تک همسری، ازدواج چند همسری تا ازدواج دو زن در آفریقا و عدم قطع سلسله‌النسب پدری در این گونه ازدواجها دارد و به بررسی مسأله طلاق در کشورها و فرهنگها، و دلایل، شرایط، و نقش طلاق می‌پردازد. همچنین نگاهی به ازدواج گروهی و تبیین و تعلیل آن در ارتباط با شرایط زندگی (مثلاً، زندگی وحش خوبی) دارد که البته ازدواج گروهی در حال حاضر در هیچ جامعه‌ای دیده نمی‌شود و بررسی آن اهمیت نظری دارد و حالت خاصی بوده است که هنجارین نبوده است و مزیتی بر دیگر شکل‌های ازدواج نداشته است. جوامعی که خواستار تنوع جنسی برای مردان یا زنان بوده‌اند چند زنی یا چند شوهری را بر ازدواج گروهی ترجیح داده‌اند.

کتاب با ادامه بحث در ازدواج گروهی، چند همسری، بویژه چند زنی، و تک همسری به بحث درباره موانع ازدواج می‌پردازد. هر جامعه مقررات خاص خویش را در زمینه ازدواج دارد چنان که در جوامع گوناگون با تابلوهایی در ازدواج روبرو می‌شویم که از آن میان می‌توان منع ازدواج را نام برد که برای آنها تبیینهای گوناگونی در زمینه‌های ژنتیک، اجتماعی و اقتصادی عرضه می‌شود مثلاً، پارادوکس، حاصل از تولد پسری که نتیجه ازدواج یک دختر و پدر است: چنین پسری برادر و مادر خود، پسر خواهر خویش و نوه پدر خود خواهد بود).

کتاب پس از اشاره به انواع ازدواجهای رایج در جوامع گوناگون مشکلات بعضی از آنها را بررسی می‌کند و در پایان نظر واتسن (نماینده اصلی روانشناسی رفتاری در آمریکا) را به تمسخر می‌گیرد که در سال ۱۳۰۶ / ۱۹۲۷ پیش بینی کرده بود تا پنجاه سال دیگر (یعنی ۱۳۵۶) دیگر در آمریکا ازدواجی وجود نخواهد داشت، و اینک خانواده همچنان بر جای مانده است. خانواده هر چند تغییراتی در شکل را به خود دیده است اما همچنان برقرار است.

بخش نوزدهم. دوره‌های عمر آدمی

کودک آدمی هنگامی که زاده می‌شود از ظرفیت تکامل به بی‌نهایت طریق برخوردار است، اما این تکامل تصادفی نیست. او آینه جهانی است که در آن می‌زید. در کنش و واکنش با والدین و دیگر اعضای جامعه به کسب الگوهای رفتاری و جذب ارزشهای اجتماعی می‌پردازد. او برای آن که عضوی از جامعه شود و کارهایی را انجام دهد که جامعه از او انتظار دارد فرایند اجتماعی شدن را طی می‌کند. و از این طریق پارادوکسی بنیادین پدیدار می‌گردد: هر چیزی در جامعه به اعمال افراد بستگی دارد، در عین حال افراد بدین علت اعمالی را انجام می‌دهند که به عنوانی اعضای جامعه قدرت آن را از جامعه کسب کرده‌اند.

بیشتر تکامل فرد طی سالهای کودکی او، و در خانواده، روی می‌دهد. سالهای رشد روانی و جسمانی از اهمیت زیادی برخوردارند. شرایط تغذیه، بود و نبود

بیماری، بود و نبود تنش، و بود و نبود مادر و پدر و دوست در رشد روانی و جسمانی کودک نقش عظیمی دارند.

در همین زمینه، کتاب به نقش عشق مادری، رفتار زنان محروم از عشق مادری با فرزندانشان، رفتار مادران در جوامع و زمانهای مختلف با کودکان، نقش پرستار در جانشینی مادر، نقش پرستاری در داخل یا خارج خانه برای کودکان مشروع و نامشروع، و نقش مراقبت مادرانه در مرگ و میر کمتر کودکان می‌پردازد.

سپس از شرایط و انواع «گذار» از یک مرحله به مرحله دیگر در طول عمر یک فرد، در جوامع مختلف، بحث می‌شود. هرگونه انتقال از نظر محل، وضع زندگی، موقعیت اجتماعی، و تقید دینی دارای سه مرحله جدایی، گذار و جذب است و هرگذار مراسم ویژه‌ای دارد که در آن جشن، آوازخوانی، یا نماز، همراه با مهمانی نقشی خاص دارد. برای داخل کردن نسل جدید در نظامهای ارزشی خاص در همه جوامع روشهای خاصی متداول است.

میان جوانان و والدین شکافهایی از نظر شیوه زندگی، توجه به سیاست، زندگی دینی، رفتار جنسی و تقریباً دیگر عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی وجود دارد. والدین همراه با دیگر اعضای جامعه فرایند اجتماعی کردن کودکان را تحقق می‌بخشند و نتیجه نهایی چنین فرایندی ایجاد رفتارهایی در کودکان است که نسبت به رفتار افراد متعلق به جوامع دیگر شباهت بیشتری به هم دارند.

این رفتارها عموماً خصلتهای ملی را تشکیل می‌دهند که البته از نسلی به نسل دیگر تغییر می‌کنند. در کشورهای گوناگون مسائلی چون توجه به خرافات، محافظه‌کاری، سنت پرستی، خانواده دوستی، و نوع تربیت فرزندان با هم تفاوت دارند و این تفاوتها آثار روانی خاصی را برجای می‌نهند.

تجربه‌های کودکی و جوانی تأثیر زیادی در شکل‌گیری شخصیت دارند و این شکل‌گیری در متن فرایند اجتماعی شدن، که همچنان ادامه می‌یابد، صورت می‌گیرد. توالی نقشها نیز در جریان است: استخدام و

اشتغال، ازدواج، پدر یا مادر شدن، پدر بزرگ یا مادر بزرگ شدن، بازنشستگی، ... و مرگ.

پیر شدن نیز فرایندی است که نظریه‌های تبیین‌کننده متعددی درباره آن ابراز شده است، اما به هر حال میان عمر افراد معمر و عمر اخلاف آنان ارتباط اندکی وجود دارد. با آن که عوامل ژنتیک در عمر آدمی تأثیر دارند باید به تأثیر بیماری، محیط و عواملی که هنوز ناشناخته‌اند نیز توجه داشت. پس از ناپدید شدن قوای تولید مثل نیز انسان زنده می‌ماند از این رو باید پذیرفت که «انتخاب طبیعی» را در پیری و مرگ نقشی نیست. برای تبیین لحظه فرا رسیدن مرگ نیز معیارهای پزشکی گوناگونی عرضه شده‌اند که هیچ یک از آنها کافی نیست. در بیشتر جوامع نظریه‌های گوناگونی درباره این که مرگ پایان راه نیست وجود دارد، اما از نظر اجتماعی مرگ یک واقعیت است و افراد می‌کوشند تا رخنه پدید آمده را پر کنند و بدین سان سرمایه و قدرت انباشته شده دوباره توزیع می‌شوند.

واپسین سخن: آینده‌گونه انسان

کتاب با پسگفتاری پایان می‌یابد که با نام «آینده‌گونه انسان» نگاهی به آینده جهان انسانی دارد.

با نزدیک شدن به سال ۱۰۰۰ میلادی اخباری حاکی از این که جهان رو به پایان است در سراسر اروپا پخش شده غیبگویان نشانه‌های رازناکی دیدند که گورها گشوده خواهند شد و مردگان از آنها بیرون خواهند آمد. ساحران کوشیدند تا با فنون جادویی و شیطانی برآینده تأثیر گذارند. شواهد نابودی قریب‌الوقوع اروپا در حمله‌های پیاپی اسکاندیناویها و اعراب باصطلاح وحشی تجلی یافت. به اعتقاد بسیاری از مردمان اگر هم از اروپایان جان سالم به در می‌بردند نحوه زندگی آنان برای همیشه نابود می‌شد. اما هرگز چنین نشد. «اعراب» واسطه انتقال علم و تمدن یونان باستان به جهان غرب شدند و اسکاندیناویها به دین مسیحی درآمدند و خدمات بسیار، بویژه در معماری، انجام دادند و حکمرانانشان به شعر و موسیقی توجهی خاص داشتند.

در آستانه سال ۲۰۰۰ میلادی [سال تألیف کتاب: ۱۹۷۸ میلادی] نیز خبرهای بدیمنی منتشر می‌شود.

به جای اسکاندیناویها و اعراب، اتحاد شوروی و چین نشسته‌اند، و چشم اندازی از آینده ترسیم می‌گردد که ترکیبی از نابودی هسته‌ای، انفجار جمعیت، پایان یافتن ذخیره مواد خام زمین، قحطی و آلودگی است.

در حالی که انسانها در چندین صد سال پیش آینده را همچون گذشته قطعی و شناختنی می‌دانستند، دانشمندان امروزی ناشناخته‌های مربوط به گذشته و خاستگاه انسان را تا حد زیادی کشف کرده‌اند اما از آینده شناخت اندکی دارند.

بسیاری از انسانها دچار نگرانی مبهمی درباره ذوب احتمالی کوه‌های یخ یا سرد شدن خورشیدند اما مسائل انسان مبرم‌تر از این احتمالها هستند که بعضی از آنها باید پس از سال ۲۰۰۰ میلادی حل شوند. تعدادی از انسانها با ناامیدی اظهار می‌دارند که ما قربانی موفقیت تکاملی خویش خواهیم شد. برای کسانی که نگران آینده‌اند پرسش اساسی بیشتر نه این پرسش که «آینده‌گونه ما چیست» بلکه این پرسش است که «آیا گونه ما آینده‌ای دارد؟»

اما انسان باید از قیدهای محیط بگریزد و تکامل اجتماعی - فرهنگی را جان‌نشین تکامل اندامی کند. بسیار بعید است که انسان چنان بی‌فکر باشد که نابودی خود را فراهم سازد. مسلم آن است که: ۱ - محیط جهانی برای بقای انسان بیش از اندازه آلوده می‌شود؛ ۲ - خطر جنگ هسته‌ای وجود دارد؛ ۳ - شبح قحطی بر فراز سر جمعیتی رشد یابنده در پرواز است. انسان به صرف زندگی کردن در محیطی خاص آن را تغییر می‌دهد.

مسائل بوم شناختی ویژه‌ای وجود دارد که هرگونه برنامه‌ریزی باید با توجه به آنها و مقتضیات آنها صورت گیرد تا آثار و تبعات جانبی زیانباری - اعم از نابودی محیط زیست، یا نابودی موجوداتی که در آن محیط زندگی می‌کنند - پدید نیاید. لازمه روزگار نوین کنونی برنامه‌ریزی است. پیامدهای اجتماعی و زیستی هرگونه فن جدید را باید پیشاپیش بررسی کرد.

جنگ هسته‌ای، بسیاری از گیاهان و جانوران را نابود خواهد کرد و بر روی کسانی که جان به در می‌برند آثار زیانباری خواهد داشت چنان که، مثلاً، بر اثر باران ذرات

و پرتوهای حاصل از پرتوایی جهشهایی در تخمکها و اسپرمها پدید خواهد آمد و فرزندان غیر طبیعی متولد خواهند شد. همچنین علی‌رغم بر جای ماندن گونه «انسان اندیشه‌ورز» ساختن جوامعی همانند جوامع پیشین دشوار خواهد بود زیرا جوامع موجود برآیند میلیاردها تغییر کوچک زیستی، روانی، سیاسی، اقتصادی، و فنی است و شرایط طبیعی پس از جنگ نیز، از نظر امکانات زمین، دیگر شرایط پیشین نیست. دسترسی به منابع زیرزمینی دشوار می‌شود و منابع رو زمینی کاهش می‌یابند. قابلیت زیست محیط رو به نابودی است و تغذیه تعداد رو به افزایش جمعیت دشوار می‌گردد.

حتی اگر، به فرض، افراد به سیاره‌های دیگر منظومه خورشیدی فرستاده شوند پس از پنجاه سال وضع آن سیاره‌ها همچون وضع کنونی زمین خواهد شد. وانگهی هزینه فرستادن افراد به سیاره‌های دیگر بسیار زیاد است (مثلاً، آمریکا باید حدود ۲۰ برابر تولید ناخالص ملی خود را هزینه کند تا بتواند افزایش سالانه جمعیت خود را به سیاره‌های دیگر انتقال دهد).

مدرن شدگی توانسته است مشکل را با تعداد کمتر بچه‌ها حل کند. هزینه کنونی - سال ۱۹۷۸ میلادی - بزرگ کردن یک فرزند متعلق به طبقه متوسط جامعه، از زمان بارداری تا زمان فراغت از تحصیل فرزند، حدود ۲۰۰۰۰۰ دلار است. از این رو انسان مدرن همانند انسان عصر شکار ناگزیر است بررسی کند که آیا دارا بودن فرزند به هزینه‌اش می‌ارزد؟ و این کاهش آهنگ رشد جمعیت در جوامع مدرن را در پی خواهد داشت. البته باید توجه داشت که مؤلفه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوران مدرن از مؤلفه فن شناختی آن عقب مانده‌اند و گر نه فن شناسی می‌تواند ۵۰ تا ۱۰۰ میلیارد انسان را - در شرایط سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی مناسب - غذا دهد. در صورت بهره‌گیری عاقلانه‌تر از زنجیره غذایی بوم شناختی، تهیه غذا در جهان افزایش می‌یابد.

مثلاً در نخستین حلقه زنجیره غذایی گیاهان می‌توانند آب، هوا، و انرژی خورشیدی را از طریق فتوسنتز به انرژی غذایی تبدیل کنند. این غذای گیاهی را حیوانات می‌خورند. این حیوانات غذای حیوانات دیگری را

تشکیل می‌دهند... تا سرانجام واپسین حیوانات زنجیره به مصرف انسانها می‌رسند. در هر حلقه زنجیره بیش از ۸۰ درصد انرژی ذخیره شده در حلقه پیشین تلف می‌شود. در مورد اسکیموها باید گفت حدود ۹۹/۸ درصد انرژی پدید آمده در جلبکها از میان می‌رود تا یک اسکیمو غذا بخورد.

فزون بر لزوم بهره‌گیری عاقلانه‌تر از زنجیره غذایی، می‌توان از روش و فن‌شناسی جدید برای افزایش محصولات کشاورزی بهره‌جست و از دریا نیز برای تولید انواع پروتئین بهره‌گرفت.

مالتوس منابع کشاورزی را زمین و آب و نیروی بدنی انسانها و حیوانات می‌دانسته است و از انرژی مکانیکی حاصل از سوختهای سنگواره‌ای، و به کارگیری فن‌شناسی جدید بی‌اطلاع بوده است. می‌توان به بررسی دقیق خاک پرداخت، انرژی لازم برای کارهای بزرگ را فراهم آورد، و از دستاوردهای ژنتیک‌های گیاهی استفاده کرد. در اخلاق امروزی دیگر مسائلی چون بیماری یا جنگ به مثابه کنترل «طبیعی» جمعیت محلی از اعراب ندارد.

با آن‌که آلودگی زدایی محیط، جلوگیری از جنگ هسته‌ای، و تغذیه جمعیت روبه افزایش جهان مبرمترین موضوعاتی هستند که انسان با آنها روبرو است، مسائلی نوعاً متفاوت درباره آینده زیستی گونه انسان وجود دارد: آیا تکامل را متوقف کرده‌ایم؟ آیا به نهایت شاخه تکاملی خویش رسیده‌ایم؟

موجودات گوناگون از طریق تغییر ژنهایشان با محیط انطباق می‌یابند، در حالی که، این انطباق برای انسانها از طریق تغییر محیطشان صورت می‌گیرد.

بعضی از دانشمندان بر این باورند که با تکامل فرهنگی آدمی، تکامل جسمانی و اندامی او کند شده است. به باور آنان امکانهای تکامل زیستی تقریباً منتفی شده است و تنها تکامل فرهنگی مهم است.

این باورها بر برداشتی نادرست از تکامل انسان استوارند: نخست این که هیچ‌کس نمی‌تواند از پیش بگوید که چه چیزی ممکن است برای تغییرات زیستی ظاهراً سطحی جاری در جسم ما مهم باشد. انسان شناسان

اینک تنها از طریق درک رویداد بوقوع پیوسته است که می‌توانند برای موجود میلیونها سال پیش اهمیت تغییر شکلی در لگن خاصره را دریابند که به موجب آن این موجود ترجیح داد به جای استفاده از چهارپا دست و پا در راه رفتن قامت راست کند. دوم این که تکامل و تغییرات زیستی در جریان است. تکامل زیستی ربطی به تکامل فرهنگی ندارد. فرایند جهش در ژنهای انسانی ادامه دارد. برای تغییر در هر یک از دهها هزار ژنی که فرد به ارث می‌برد احتمال کمی وجود دارد. در واقع آهنگ جهش بین انسانهای امروزی بیشتر از گذشته است. علت آن افزایش تابش و مواد شیمیایی جدیدی است که وارد محیط شده‌اند. از این جهشها تعداد اندکی سودمندند و بقیه زیان‌آورند.

در گذشته انتخاب طبیعی جهشهای زیانبار را از میان می‌برد و بی‌تردید در انطباق دادن انسانها با محیطی که ایجاد کرده‌اند نقش خود را خواهد داشت.

دستاوردهای پزشکی جدید موجب شده‌اند که انسانها بتوانند با وجود بعضی از جهشهای زیانبار به بقای خود ادامه دهند. چنین انسانهایی زنده می‌مانند، تولید مثل می‌کنند، و نقص خویش را به فرزندان انتقال می‌دهند. البته این بدان معنی نیست که دخالت انسان جای انتخاب طبیعی را گرفته است. هرگاه گونه در ارتباط با محیط تغییر باید فشارهای انتخاب طبیعی نه کاهش بلکه تغییر جهت می‌یابند. در آمریکا به طور متوسط یک زن تحصیل کرده از طبقه فرادست دو فرزند، و یک تحصیل‌نکرده از طبقه فرودست چهار فرزند به دنیا می‌آورد. و البته این امر نشان کاهش یافتن تندرستی در جامعه آمریکا نیست.

آی‌ان‌می توان گامهای مثبتی برداشت تا استعداد فکری بیشتر همواره با تندرستی بیشتری فراچنگ آید؟!

هنوز راهی وجود ندارد تا بدقت تعیین کنیم که آنچه ما برتر می‌شمیریم (مثلاً، هوش یا شجاعت) با عوامل ژنتیک تعیین می‌شود یا با محیط. آلدوس هاکسلی در دنیای قشنگ نو آینده‌ای را تصویر می‌کند که در آن افراد جدید به گونه‌ای مصنوعی، در لوله آزمایش، آفریده می‌شوند. متخصصان ژنتیک با برگرفتن یاخته‌هایی از یک پدر و مادر فرزندان مشابهی را به تعداد دلخواه تکثیر

می‌کنند و تولید بزرگ مقیاس جهانی انسانها، با میلیونها سقراط، شکسپیر، لئوناردو داونچی و انیشتاین تحقق می‌یابد. اما می‌توان به تعداد بیشمار ایوان مخوف، آتیلا و هیلتر نیز پدید آورد؛ و هر چند یک فرد می‌توان از خصوصیات برتر (مثلاً، اصالت علمی اینشتاین) برخوردار شود ممکن است حامل ژنهای خصوصیات زیانبار نیز باشد.

به هر حال، مهندسی ژنتیک از توان بالقوه عظیمی برای بهتر کردن گونه انسانی برخوردار است. هیچ مانع علمی جدی‌ای برای نقشبازی ژنتیک در تحقق سلطه بی سابقه انسان وجود ندارد. وقوع نوآوریهای فرهنگی در گذشته چنان آهسته بود که چندان محسوس نبودند و این امکان وجود داشت که نهادهای فرهنگی به تدریج با آنها انطباق یابند. اینک گاهی لازم است که تصمیمهای تعیین کننده و قاطع در مدتی کوتاه اتخاذ شوند. تعداد نوآوریها در سال بسیار زیاد است.

همچنین باید به این نکته توجه کرد که هرگاه در جامعه سن متوسط بالا رود و زاد و ولد کاهش یابد باید انتظار تغییرات فرهنگی بزرگی را داشت. هرگاه جوانان خود را از نظر تعداد در اقلیت بیابند مسائل اجتماعی خاصی پدید می‌آید. فرهنگ می‌تواند در تغییر و تطبیق با شرایط جدید نقش داشته باشد.

مدرن شوندگی می‌تواند موجد دیدگاهی خوش بینانه نسبت به آینده باشد زیرا علی‌رغم آن که به خاطر فن آوری نکوهش می‌شود شرایط باز یابی ارزشها را نیز فراهم ساخته است. مدرن شوندگی منابع جدیدی از سوخت، انرژی، مواد معدنی، فن، و نیز سرمایه لازم برای دستیابی به آنها را شناسانده است. برآوردن نیازها امکان پذیر شده است. روشها از نظر اقتصادی موجهند. مدرن شوندگی موجب شده است که برای نخستین بار، از دوران شکارگری تاکنون، انسان به تکامل کامل استعداد و توان بالقوه خویش برسد. برابری بیشتر زنان با مردان تحقق یافته است. روابط میان اعضای خانواده صمیمانه تر شده است. همه اعضای خانواده توانسته‌اند در تصمیم‌گیری نقش خود را بیابند. گستره وسیع آزادی شاید بزرگترین نقش مدرن شوندگی باشد. قیود آدمی کمتر و کمتر

شده‌اند. البته دیوان سالاری دولتی با همه قید و بندهای خود در کل در خدمت افزایش آزادی بوده است. آزادی اقلیت به خاطر اکثریت سلب یا محدود می‌شود. فن شناختی به خودی خود و در خود نه نیک است و نه بد. اما به هر حال در خدمت کاهش محدودیتها و قیدها بوده است.

پس هرگاه بتوانیم از مخاطرات بزرگ دهه‌های آینده جان سالم به دربریم از تواناییهای عظیمی برای حل مسائل گوناگون بشری برخوردار خواهیم بود. انسان از ظرفیت منحصر به فردی برخوردار است که بانوآوریهای زیستی، فرهنگی، و فنی موجب تطابقهای جدید و شیوه نوین زندگی برای او شده است. دلیلی برای شک کردن در این وجود ندارد که در آینده نیز چنین چیزی ادامه خواهد داشت.

بدین سان این کتاب نه چنان یک «فوت‌نامه» برای گونه انسان، بلکه چنان «جشن‌نامه» ای برای او نوشته شده است. و پاسخ پرسش آغازین که «آیا گونه انسان آینده دارد» در تحلیل و نگرش عرضه شده مستتر و از آن متجلی است.

اندیشه سیاسی در اسلام معاصر

نوشته: حمید عنایت / ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی

مصطفی اسکندری



نوشته: حمید عنایت / ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی / مصطفی اسکندری
ویراسته: بهاءالدین خرمشاهی / مصطفی اسکندری



ترجمه

در ترجمه این کتاب اندیشه سیاسی اسلام معاصر را بنا بر نام‌گذاری آن؛ Modern Islamic political thought نهاد شده است؛ ولی، از آنجا که ترجمه دقیقی نیست، این سوء تفاهم را ایجاد می‌کند که اسلام معاصر با اسلام گذشته متفاوت است. باید توجه داشت که کلمه Modern همانند islamic و Political صفت فکر است نه اسلام؛ یعنی، افکار سیاسی اسلامی معاصر و در هر حال منظور بررسی اندیشه سیاسی مسلمانان قرن حاضر است.

البته، اشکالات ادبی و جزئی فراوانی بر ترجمه متن نیز وارد است که از آنها می‌گذریم و به متن اصلی

۹۰

حوزه و دانشگاه

شماره ۱۳

می‌پردازیم؛ ولی، در همینجا باید بگوییم هر قضاوتی که روی مطالب متن اصلی کتاب دارم از کانال این ترجمه و بر اساس اعتماد به این ترجمه است؛ چرا که متن اصلی کتاب در دسترس حقیر نیست.

کمبود یا خلا

نقصی که در این کتاب به چشم می‌خورد این است که به اندیشه سیاسی معماران بزرگ انقلاب اسلامی ایران جز به صورت جسته و گریخته و پراکنده نپرداخته، آنچنان که به افکار رشید رضا و حسن البنا و ابو الاعلی مودودی پرداخته است. در صورتی که اندیشه‌های آنان - هم از